

مراتب وحی

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ».

بحث در مراتب سه گانه وحی احکام بود که بعد اولش عبارت است از وحی نبوت و دوم رسالت و سوم نبوت. مطلبی که به حساب بعد از قرآن و قرب به روایات در بین ما مشهور است این است که اول رسالت است، بعد نبوت؛ یعنی نبوت قبل از رسالت است و رسالت بعد از نبوت، اولیت در مقام. استنادی هم که احياناً در این جریان می شود به روایاتی از این قبیل است که در اصول کافی دارد: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيًّا وَ اتَّخَذَهُ نَبِيًّا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ رَسُولًا وَ اتَّخَذَهُ رَسُولًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ إِمَامًا ثُمَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»^۱ آیه ۱۲۴ بقره. اولاً و ثانياً و ثالثاً ما در این روایت حرف داریم. اگر هم روایت ثابتی باشد که با توجیه و جیهی که در معنای این روایت است، ثابت هم هست، این است که مراحل برای ابراهیم خلیل الرحمن (ع) ذکر شده است. اول، رُفعت در مقام عبودیت، «اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيًّا» آقایان «نَبِيًّا» می خوانند، خیر، «نَبِيًّا». نبوت و وحی حضرت اقدس الهی است بقول مطلق در احکام که قدم اول است در باب وحی احکام. قبل از این قدم، قدم عبودیت است که

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۷۵: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيًّا وَ إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ نَبِيًّا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ رَسُولًا وَ إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ رَسُولًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ خَلِيلًا وَ إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ خَلِيلًا قَبْلَ أَنْ يَجْعَلَهُ إِمَامًا فَلَمَّا جَمَعَ لَهُ الْأَشْيَاءَ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ فَمِنْ عَظْمِهَا فِي عَيْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ».

اگر انسان به قله‌ای از قله عبودیت رسید و در مقام عبودیت کامل و شامخ گردید، آن‌گاه است که قلب این زمینه را پیدا می‌کند که به آن انباء بشود. انباء چه؟ نه انباء امور عادی و امور علمیه، بلکه انباء و اخبار اخبار احکام ربانیه که باید از رسل گرفته بشود، به این شخص انباء می‌شود.

این اولین مرتبه‌ای است که ما این حدیث را این‌گونه بحث می‌کنیم، قبلاً هم خواندیم، ولی بحث نکردیم. «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيًّا» من «نَبِيًّا» می‌خوانم، نه «نَبِيًّا» به حساب قرآن. «وَ اتَّخَذَهُ نَبِيًّا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ رَسُولًا» درست است، نبوت قبل از رسالت است. وقتی انباء وحی شد، بعد که این مقام بالاتر رفت، رسول است. «وَ اتَّخَذَهُ رَسُولًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ إِمَامًا» امامت در اینجا به معنی نبوت است. امامت بین المرسلین یعنی رُفعت بین المرسلین. رسولی که بین المرسلین دارای مقام عالی است، این امامت است. جناب موسی (ع) که مقام عالی در رسالت اسرائیل را دارد، این امام است نسبت به کل انبیا بنی اسرائیل که در زمان او بودند و تا قبل از زمان عیسی بن مریم (ع)، ولی عیسی نبود، عیسی امام بعدی است. خود انبیا اولوالعزم ائمه مرسلین هستند، پیشوای مرسلین هستند، هم در بُعد شریعت، هم در بُعد عصمت، در بُعد تقوا، در بُعد علم، اینها پیشوا هستند. جناب نوح (ع) شریعتش تا قبل از زمان ابراهیم (ع) امام است و پیشواست، خودش هم پیشواست. «فَأَمَّنَ لَهُ لُوطٌ» لوط که از رسل الهیه است که در قرآن چندجا از او ذکر شده است، ایشان نسبت به ابراهیم مأموم است، هم در شریعت ابراهیم، هم در جهات دیگر.

پس «وَ اتَّخَذَهُ رَسُولًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ إِمَامًا» «إِمَامًا» در اینجا نبوت است. یعنی حالت رُفعت، حالت بلندی و علو در میان رسل. ابراهیم رسول شد، اما رسل دیگری هم بودند، در زمان او لوط رسول بود و بعد از زمان او رسلی آمدند تا قبل از موسی (ع) که صاحب سومین شریعت ولایت عزم است. اما ابراهیم از مقام رسالت بالاتر رفت، شد «إِمَامًا». «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي»^۲ امام شد. امام که شد، دارای ولایت عزم شد، هم در بُعد شریعت و هم در بُعد خصوصیات که خودش دارد. اگر توانستیم این توجیه را بکنیم بر حسب آیاتی که بحث می‌کنیم، بسم الله، اگر

۱. عنکبوت، آیه ۲۶.

۲. بقره، آیه ۱۲۴.

نتوانستیم، اگر معارضه بین قرآن و روایت است، طبعاً قرآن مقدم است. ما از جهات متعدده‌ای از نظر لغت و از نظر آیات قرآنی‌ای که راجع به رسالت و نبوت و امامت وارد شده است، استفاده می‌کنیم که نبوت از رسالت مهم‌تر است، چنانکه رسالت از نبوت مهم‌تر است، چنانکه الهام از حالت عادی ایمان مهم‌تر است. مراحلی که ما دیروز اشاره کردیم.

اولاً از نظر لغت، رسالت فرستادگی است، نبوت خبر است. در خبر نخواهید که به من خبر دادید یعنی بروم بگویم؟ اگر من مورد اخبار هستم، اخبار به من دارای دو بُعد است: بعد اول این است که من بدانم و بعد دوم که به دیگران هم بفهمانم. آیا مجرد انباء به من و اخبار به من نسبت به یک مطلبی، این است که به دیگران هم بگویم؟ به دیگران هم بگویم، در صورتی که خود آن‌گونه بدانم که شایسته اخبار و انباء به دیگران هم باشم. چون دانستن من مراتب دارد. دانستن من، صالح بودن من، شایسته بودن من مراتب دارد. بعضی اوقات شایستگی در من طوری است که برای من کافی است و دیگران را هم می‌توانم به شایستگی دعوت کنم. در باب امر به معروف و نهی از منکر چنین است.

نبوت اخبار است. اخبار وحی احکام الهی به شخصی که نبی است و مُنبأ است، قدم اولش این است که خود، مطلع باشد، لزومی دارد به دیگران اطلاع بدهد؟ وظیفه دارد به دیگران بگوید؟ خیر. این قدم اول است. قدم دوم رسالت در نبوت است، آنچه را اخذ کرد و خبری که از حضرت اقدس الهی دریافت کرد به لیاقت خودش، این فرستاده حق بشود برای گروهی، زیاد باشند، کم باشند، جهانی باشد، درصد باشد، صددرصد باشد، بالاخره رسالت است. ثمّ در این رسالت همان‌طور که نبأ درجات دارد، رسالت هم درجات دارد. همان‌طور که در میان مُنبئین همه مانند لقمان نیستند، همانند مانند مریم هستند؟ مانند فاطمه (س) هستند؟ خیر. منبأها فرق می‌کنند. همان‌طور که نبأهای غیری وحی حضرت اقدس حق سبحانه و تعالی نسبت به منبئین که رسالت ندارند، درجات دارد، بعضی بالاتر از دیگران هستند، رسالت هم همین‌طور است. حضرت آدم رسول است، خاتم‌النبیین (ص) هم رسول است، «این رسول من رسول» آدم باید خیلی افتخار کند که خادم رسول‌الله باشد. رسول است. در میان این رسل بعضی رُفعت دارند، نبوه دارند، رُفعت دارند، رفعت بین الرسل. این نبوت است و الّا نبوت یعنی پیامبری؟ خیر. نبوت وقتی در لغت عرب ترجمه می‌شود، یعنی برجستگی، نبوت رُفعت است، برجستگی است، نبوه است. این کاری به نبأ

ندارد، اصلاً آن مهموز اللام است، این معتل اللام است. این معتل واوی یا یائی است، «تَبَوَّ، نَبَى» و آن مهموز اللام است. از نظر صیغه لغت با هم فرق دارند، از نظر اعتلال با هم فرق دارند، از نظر معنا هم با هم فرق دارند.

رسول که از طرف الله است، یعنی فرستاده خداست که آنچه را به او انبیا شد و اخبار شد، به دیگران هم زیاد یا کم اخبار بدهد. معنای نبی که این نیست. نبی یعنی عالی‌درجه، یعنی در میان گروهی تبلور یافته، در میان گروهی بالا و بلند قرار داده شده، این گروه چه هستند؟ اگر این گروه عبّاد باشند، نبیّ بین العبّاد. یعنی در عبادت بالاست. پیغمبر بزرگوار در میان عبّاد هم نبی است. «قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ»^۱ اول العابدین، کاری به رسالت و نبوت و وحی و اینها به‌طور خصوصی ندارد. فلان شخص در میان مهندسیان اولین مهندس است، در میان فیزیکدانان اولین فیزیکدان است. این رُفعت و تبلور و نبوت است در میان گروهی. در میان مرسلین آن که رُفعت دارد، علو دارد، بر گروهی از مرسلین امامت دارد، فضیلت دارد. تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ^۲ «وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا»^۳ خداوند بعضی از این رسل را بر بعضی دیگر تفضیل داده است در کل ابعاد درونی و برونی. ابعاد درونی که عصمت و علم و تقواست و ابعاد برونی که رسالت است به جمعیت زیاد یا هرچه، این را تفضیل داده است. آن رسی که مفضل هستند بر گروه دیگر مفضلاً علیهم، رسل اول فقط رسول هستند. مجتهدین، مجتهد هستند، اما بین اینها مرجع است، بین اینها تبلور یافته است. این تبلور یافته که مرجع است نسبت به کل، مجتهد است با اضافه، اما دیگران مجتهد هستند و فقط مجتهد که فقط درجه اجتهاد را دارند، در هر مرحله‌ای از مراحل که اجتهاد صحیح باشد. اما وقتی اجتهاد نبوت و رُفعت پیدا کند و تبلور پیدا کند، این مرجع می‌شود.

در اینجا هم در میان کل انبیا نبی داریم، در میان اولوالعزم نبی داریم، در میان مادون اولوالعزم من الرسل نبی داریم. فرق می‌کند، سه بُعد است. در میان کل رسل انبیا از نبی، آن رسی هستند که مقام بالاتر دارند، حالا دون ولایت عزم فرض کنید؛

۱. زخرف، آیه ۸۱.

۲. بقره، آیه ۲۵۳.

۳. اسراء، آیه ۵۵.

سلیمان، داود. سلیمان و داود و زکریا و یحیی و اسماعیل صادق الوعد که همان اسماعیل پسر ابراهیم باشد، اینها اولوالعزم نیستند، اما در میان کل رسل رُفعت و تبلور دارند. این مرحله اولی است، مرحله اولای نبوت. مرحله ثانیه عبارت است از اولوالعزم، اولوالعزم کلاً بر کل رسل و انبیاء امامت دارند. موسی امامت دارد حتی بر هارون و سلیمان و داود، با آنکه خود آنها بین کل رسل که مادون ولایت عزم هستند، دارای مقام رُفعت و تبلور بودند. پس قدم دوم عبارت است از مقام نبوه و مقام رفعت اولوالعزم.

مقام سوم: آخرین ولی عزم خاتم النبیین (ص) نسبت به همه رُفعت دارد، امام است بر ابراهیم و موسی و عیسی و نوح. بر همه آنها امامت دارد. چنانکه آیاتی بر کل این مراتب دلالت دارد. نبوت دارای سه مرحله است، به وضع ضابطی و به وضع تقسیم مختصر. از نظر لغت این طور است و اما از نظر آیات. از نظر آیات ما هشتاد آیه راجع به انبیاء داریم، پنج آیه از این هشتاد آیه الانبیاء است نه نبیین، چون نبیین با نبیئین فرق دارد. نبیین نبی است، ولی انبیاء هم جمع نبی است، هم جمع نبی است. انبیاء هم نبیها را می گیرد، هم نبیها را. نبیها را می گیرد آنجایی که رسالت نیست. این قدم اول است. نبیها را می گیرد، آنجایی که رسالت هست و تبلور در مقام رسالت است. مرسلین، کل کسانی که حامل وحی اند به انباء خداوند و مرسل و فرستاده هستند از برای دعوت، شامل است.

اما در رسالات ما چهارصد آیه، سیصد و شصت و چند آیه که صیغ مشبهه است و به عنوان فعل ماضی و فعل مضارع اضافه کنیم، حدود چهارصد آیه داریم. کدام یک بیشتر هستند؟ آیا آن رسی که مقام بالاتر دارند، بیشتر هستند یا آنهایی که پایین تر هستند؟ آنهایی که مقام بالاتر دارند. آنهایی که مقام بالاتری دارند، بیشتر هستند یا پایین تر؟ یکی می گوید بالاتر، خیر، بیشتر نیستند. آنهایی که مقام بالاتری دارند، کمتر هستند. در آیات مبارکات سوره واقعه می فرماید: «ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ * وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ»^۱ «و ثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ»^۲ در اصحاب یمین است، «ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ * وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ» مربوط به سابقین است. سابقین: کسانی که گوی سبقت را در کل ابعاد معرفت و عبودیت از سایرین گرفته اند، اینها رسل الهی هستند. سابقین که

۱. واقعه، آیات ۱۳ و ۱۴.

۲. همان، آیه ۴۰.

زیادند و لاحقین که چهارده نفر بیشتر نیستند؛ رسول الله و فاطمه زهرا (س) و دوازده معصوم. این چهارده نفر هستند. «قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ» ولی «ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ». در اصحاب یمین هم «ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ»، هم «ثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ»، در سابقین: «ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ» * وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ». در سوره واقعه ملاحظه بفرمایید.

در قرآن شریف رسالت چهارصد مرتبه تقریباً ذکر شده است، پس رسل بیشتر هستند. نبوت هشتاد مرتبه، پس کمتر هستند. مگر این طور نیست که وقتی تعدادی زیادتر باشند و کار آنها وسیع تر باشد و تعدد بیشتر باشد، طبعاً ذکر آنها زیادتر خواهد بود. نه از برای اهمیت، بلکه از برای کارکرد در مقام دعوت الی الله.

- [سؤال]

- نبی و نبی، ولی نبیین این طور نیست. نبی، نبیون، نبیین، این طور نیست. فقط پنج تا از آن هشتادتا که انبیاء هستند، این اشتراک را دارد، بقیه ندارند. بُعد دوم: در تمام آیاتی که نبی مفرداً یا جمعاً ذکر شده است، اختصاصاتی هم آمده است. از جمله اختصاصات اصحاب کتب هستند، در رسل این طور نیست. در رسل آدم را هم شامل می شود و همچنین سایر رسل، ولیکن ما که می دانیم کل کسانی که رسالت الهی دارند، کتاب ندارند. ۱۲۴ هزار نفر، ۱۲۴ هزار کتاب ندارند، ۱۱۳ کتاب است یا کمتر. پس صاحب کتاب خیلی خیلی کمتر است، در صدش خیلی خیلی کمتر است از کسانی که صاحب کتاب نیستند. منتها صاحب کتاب دو دسته هستند: یکی صاحب کتاب ولایت عزم است که مستقل است، دیگری صاحب کتاب مؤید است، مثل کتاب سلیمان، کتاب زبور داود و غیره. ما صاحب کتاب بقول مطلق را بحث می کنیم. اصحاب کتاب از رسل بقول مطلق خیلی خیلی کمتر هستند و در قرآن شریف وقتی که راجع به نبیین صحبت می شود، همه صاحب کتاب هستند. کما اینکه یک آیه خواندیم، لازم نیست بیشتر از یک آیه بخوانیم. «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ»^۱ تمامش. «ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ» که این رسالت، رسالت نبوت است. «مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَ أَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَيَّ ذَلِكُمْ إِصْرِي». اختصاصاتی در میان انبیاء است که این اختصاصات را رسل ندارند.

- [سؤال]

۱. آل عمران، آیه ۸۱.

- رسل اکثر هستند، نبیین اقل هستند. خداوند میثاق را با آنهایی که صاحب کتاب هستند گرفته، نه با همه. میثاق با صاحب کتاب‌ها است. در کتاب‌های انبیاء است که خداوند بشارات خاتم النبیین را داده است. کتاب‌هاست، کتاب می‌ماند، لفظ نمی‌ماند. وقتی کتاب زبور داود است و کتاب سلیمان و اشعیاء است، اینها نمی‌ماند که این یک بُعد مهم این میثاق، میثاق بشارت است. میثاق بشارت، زبانی که می‌رود، اما کتاب است که می‌ماند، کما اینکه مانده است. اینجا چند بُعد است که ما در نظر می‌گیریم از برای اینکه مقام نبوت - نه نبوت - از رسالت بالاتر است. یکی راجع به پیغمبر بزرگوار (ص) «ما كان مُحَمَّدًا أبًا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ لَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ»^۱ چرا «خاتمهم» نفرمود؟ مختصرتر بود. اگر رسالت بالاتر است «و خاتمهم»، وقتی خاتم را نسبت به بالاتر آورد، به پایین‌تری‌ها بگوید چه کار کنند؟ به داود بگوید چه کار کند؟ «وَ لَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ» درست است. سؤال: رسول الله است، رسل بیایند؟ می‌گوید: خیر، رسل زیاد هستند، نبیین کم هستند. در این رسل زیاد و در این نبیین کم، این آخری است. وقتی فرمود خاتم النبیین، یعنی هم رسالت ختم شده است، هم نبوت ختم شده است. چرا؟ اگر نبوت بالاتر نباشد و پایین‌تر باشد، قضیه به عکس می‌شود. ممکن است پیغمبر بزرگوار خاتم النبیین باشد، در رسالت‌های جزئی آخر است، در رسالت‌های بالاتر چیست؟ فلان شخص آخر المجتهدین است در درجه پایین، دلیل است بر اینکه آخر المجتهدین در درجه بالاست؟ خیر، ولی به عکس می‌شود. اگر گفتیم فلان شخص آخر المجتهدین است در درجه بالا، یعنی پایین‌تری‌ها بیایند چه کار کنند؟ در اینجا هم «وَ لَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ» مقام نبوت باید بالاتر باشد تا ختم مقام نبوت، ختم مقام وحی بشود. کسی که می‌آید، اگر صاحب وحی است، پایین‌تر از این نبی است، بیاید که چه کار کند؟ می‌آید که بالاتر را بیاورد، خودش بالاتر باشد یا مسائل بالاتر.

پس «وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ»، خاتم هم نیست، خاتم است و حساب ندارد. ما با بهایی‌ها که بحث می‌کردیم، به آنها گفتیم: خاتم نیست، خاتم است، خاتم بهتر است، چون خاتم یعنی آخر. خاتم هم به معنی آخر است و هم تصدیق است. «مُصَدِّقٌ» خاتم تصدیق است. یعنی پیغمبر هر نبوتی را که تصدیق کرد بله، اگر تصدیق نکرد هیچ. نبوت قبل از خود را تصدیق کرده، بعد را تکذیب کرده است که این دارای دو بُعد

۱. احزاب، آیه ۴۰.

است. این هم یک آیه. «وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ» که «خاتمهم» نفرمود که مرسلین است و خاتم المرسلین نفرمود. چون اگر رسالت بالاتر از نبوت است، خاتم المرسلین است که ختم کلی می آورد. پس رسالت پایین تر از نبوت است و نبوت بالاتر است که خاتم النبیین فرمود، یعنی در مقام عالی وحی که آخرین است، در مقابل دانی وحی، دیگری بیاید چه کار کند؟ مثلاً کسی که وحی ادنی دارد، بیاید با وحی خاتم النبیین چه کند؟ همچنین در «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»^۱

- [سؤال]

- بالاتر است.

- ائمه که رسول هستند.

- ائمه رسول هم نیستند، کجا رسول هستند؟

- [سؤال]

- مگر در دست ماست؟ اینها رسول نیستند.

- مگر از طرف خداوند نیستند؟

- از طرف خداوند امام هستند، نه رسول. به آنها وحی نمی شود.

- [...] به رسول وحی نمی شود؟

- باید بحث کنیم. در تمام آیاتی که راجع به رسل است، وحی است. در این آیه مبارکه که «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ» کدام بالاتر است؟ از سه حال خارج نیست؛ یا رسول و نبی یکسان اند، تکرار شده است. «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ» نبی در رسول است، اگر نبی در رسول است، همان طور که آقایان می گویند. می گویند هر کس نبی است، رسول است، و لکن هر کس رسول است، نبی نیست. رسالت را از نبوت بالاتر می برند. می گوییم اولاً: پس چرا اول رسول آمد؟ ثانیاً: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ» چرا رسول را از نبی جدا کرد؟ اینجا دو ارسال است: ارسال الرسول، ارسال النبی. پس هر دو مرسل اند. پس هم رسول مرسل است، هم نبی مرسل است. پس نبی اضافه بر رسول دارد. اگر نبی همان رسول است که تکرار می شود. پس نبی اضافه بر رسول است، چون در این سه احتمالی که

۱. حج، آیه ۵۲.

داده می‌شود، یا نبی پایین‌تر از رسول است یا نبی بالاتر از رسول است یا برابر با رسول است. اگر نبی برابر با رسول است که نه لغت این معنا را اجازه می‌دهد و نه تکرار این معنا را تأیید می‌کند، بلکه خلاف می‌داند. و اگر چنانچه نبی پایین‌تر از رسول است، «أَرْسَلْنَا» چه چیزی پایین‌تر؟ «أَرْسَلْنَا» رسول است، خداوند غیر رسول را می‌فرستد؟ کسی که خداوند می‌فرستد، رسول است یا نه؟ بله، پس این نبی هم رسول است. پس شما چه می‌گویید که نبی پایین‌تر از رسول است؟ پس بالاتر است.

پس بُعد سوم خواهد بود که «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ» رسول کلی است، کل رسل الهی که نبوت ندارند، مقام رُفعت و تبلور ندارند، «وَلَا نَبِيٍّ» نبی یعنی «رَفِيعُ الدَّرَجَةِ بَيْنَ الرُّسُلِ» مقارنه نبی با رسول ندارد. رسول فرستاده حق، فرستادگان حق، نبی و نبیون، آن کسانی که دارای تبلور و رُفعت هستند و مقام عالی و درجه عالی وحی و عصمت را در میان رسل دارند. در این صورت معنی آیه درست می‌شود.

- [سؤال]

- یکی است دیگر! چه فرقی می‌کند؟ مرسل فرستاده شده است، رسول هم فرستاده شده است، چه فرقی می‌کند؟

- [سؤال]

- از نظر معنا بله، از نظر رسالت را عرض می‌کنم. از نظر اینکه فرستاده حق هستند، مرسل یعنی «من أرسله الله»، رسول هم «من أرسله الله» است. منتها مرسل اسم مفعول باب افعال است، رسول فعول است، صفت مشابه است. فرق‌شان این است.

- اگر رسول از طرف خداوند بیاید، جسمش که از طرف خداوند نیامده است.

- ما روح را می‌گوییم.

- اگر روح از طرف خدا بیاید، روح امام هم از طرف خداوند است.

- ما می‌گوییم روح از طرف خداست. ارواح ما هم از طرف خداست. خداوند به رسل وحی رسالتی می‌کند، به ائمه وحی رسالتی نمی‌کند. فرقش این است. ائمه شاگردان پیغمبر هستند، از او می‌گیرند.

- یک آیه است که «وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ»

۱. آل عمران، آیه ۲۱.

- یعنی به دسته بالا می‌زنند. آن بزرگان را می‌کشند.

- [سؤال]

- کلاً این‌طور است. این نکته‌ای که فرمودید، در میان یک مجتمع فاسد و خراب، اگر مصلحینی هستند و دارای درجات‌اند، آیا مقتضای اینکه زودتر جلوی اصلاح گرفته بشود، این است که آن مصلحین بزرگ را نابود کنند یا کوچک‌ها را؟ بزرگ را، ولذا نبیین است، مرسلین نیست. «يَقْتُلُونَ الْمُرْسَلِينَ» نیست، «يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ» است، این هم دلیل. «يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ» اینها دسته بالا را بگیرند، یعنی آن کسانی که محور دعوت الهی و رسالتی هستند که نبیین هستند، آنها را می‌کشند، بقیه کنار بروند. اگر شما در جنگ آن فرمانده کل را که جلو است و پرچم‌دار را از بین بردید، دیگر لشکر تقریباً شکست‌خورده است. آنها هم آن دسته بالایی را می‌گیرند که بقیه خودشان به خودی خود ذوب بشوند و از بین بروند.

چهار آیه هم هست که دو آیه راجع به خاتم‌النبیین (ص) است، یکی راجع به موسی (ع) است، یکی راجع به اسماعیل. «كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا»^۲ «الرَّسُولَ النَّبِيَّ»^۳ آیات را ملاحظه کنید. در سوره مبارکه اعراف، آیه ۱۵۷ و ۱۵۸. در این دو آیه «الرَّسُولَ النَّبِيَّ» دارد، الرسول معرّف است، النبی معرّف است، مراد رسول خاص است و نبی خاص. در آیه اول: «الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي...» در آیه بعدی: «رَسُولَهُ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ»^۴ در این دو آیه ملاحظه می‌کنید که لفظ نبی... آیه ۱۵۷: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ»، بعدی: «فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ». اولی «الرَّسُولَ النَّبِيَّ» است و دومی «رَسُولَهُ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ» این دو آیه یک بحث دارد. این امر است به اینکه ایمان به این «الرَّسُولَ النَّبِيَّ» یا «رَسُولَهُ النَّبِيَّ». چرا اول رسول آمد، بعد نبی آمد؟ اگر کسی را بخواهند به اوصاف خوبی توصیف کنند، اوصاف بالاتر را اول می‌آورند یا اوصاف پایین‌تر را یا اوصاف برابر را؟ اگر می‌خواهند اوصاف برابر بیاورند، رسول و نبی که وصف برابر نیست. رسول یک بُعد است، نبی یک بُعد است، به حسب آیه‌ای که قبلاً خواندیم که «مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ

۱. بقره، آیه ۶۱.

۲. مریم، آیه ۵۱.

۳. اعراف، آیه ۱۵۷.

۴. همان، آیه ۱۵۸.

مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ» نبی اضافه دارد. این نبی که اضافه دارد، چرا این را بعداً ذکر می‌کنند؟ مستقلاً به خود این آیه می‌خواهم استدلال کنم.

- بعد از نبی، صفت امّی آورده است.

- بله، همین‌طور هم هست. از قضا امّیت هم یکی از اختصاصات رسول‌الله (ص) است که ایشان اصلاً درس نخوانده است. اصلاً درس نخوانده، یکی از امتیازات است. ما در این دو بُعد بحث می‌کنیم. «الرَّسُولَ النَّبِيَّ» یا «رَسُولَهُ النَّبِيَّ» این نبی که بعد آمده است، چرا آمده؟ آیا نبوت مقام پایین‌تر است و بعد آمده؟ اینکه خلاف بلاغت و فصاحت در تعبیر است. مثلاً از ما سؤال کنند: آقای بروجردی از نظر علم چگونه بود؟ ایشان اعلم العلماء بود و سیوطی خوانده بود. هر دو خوب است، ولی این مسخره است. یا فرض کنید آن کسانی که گمان می‌کنند این آیه مبارکه «دَابَّةٌ مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ»^۱ راجع به امیرالمؤمنین است، ما به اینها می‌گوییم: شیخ بزرگوار انصاری که بود؟ می‌گوییم ایشان مرجع الفقهاء بود و حیوان ناطق بود. می‌شود این را گفت؟ این غلط است. یعنی وصف بالاتر را بعد می‌آورند و وصف پایین‌تر را قبل می‌آورند، آن هم وصف پایین‌تری که شایستگی داشته باشد، نه اینکه آن جماد است و نبات است و حیوان است، این حرف‌ها نیست. آن اوصافی که در بُعد مقام عالی است و دارای درجات است، وصف پایین‌تر را اول ذکر می‌کنند و وصف بالاتر را بعد ذکر می‌کنند. پس این «الرَّسُولَ النَّبِيَّ» باید مقام نبوت بالاتر باشد و آلا اگر چنانچه آقایان می‌فرمایند، مقام نبوت پایین‌تر باشد، این‌طور می‌شود: یعنی کسی که دارای مقام عالی وحی است و مقام پایین هم دارد. این نشد. مثل اینکه انسان از بالا در چاه بیفتد. پس این هم بین است که در این دو آیه مبارکه، تقدم رسول بر نبی در تعبیر و تأخر نبی بر رسول در توصیف، این دلیل است بر اولویت نبوت بر رسالت. دو آیه دیگر راجع به موسی.

- [سؤال]

- می‌دانم. ما رسالت و نبوت را با هم قیاس می‌کنیم، امّیت را قیاس نمی‌کنیم. رسول نبی. ما رسول نبی زیاد داریم، زیاد نه، یعنی داریم. ولیکن در میان این رسول‌های نبی که بالا هستند، اینها امّی هم بودند؟ خود امّیت حساب خاصی است. خود امّیت رسول‌الله که اصلاً نزد هیچ‌کس درس نخوانده، اصلاً کتابی ندیده، این

۱. نمل، آیه ۸۲.

زمینه سلبی است. یک زمینه ایجابی است که رسول و نبی است، یک زمینه سلبی است. «فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ»^۱ اصلاً هیچ درس نخوانده است. این از کمالات نیست، این زمینه است. این زمینه است که رسالتش رسالت علیا و نبوتش نبوت علیا باشد. فلان کس چنین است و چنان است و در فلان جا هست. نمی خواهد مکان را ترجیح بدهد، زمینه اش در بُعد خارجی مهم است و در بُعد داخلی هم مهم است. اینجا زمینه در بُعد داخلی عبارت است از «رَسُولِهِ النَّبِيِّ» یا «الرَّسُولَ النَّبِيِّ» و زمینه در بُعد خارجی که ایشان در جوئی زندگی کرده که اولاً همه جاهل بودند، ثانیاً ایشان نه درس خوانده، نه کتاب خوانده، نه مطالعه کرده است. پس ربطی به آن قضیه رسول و نبی ندارد که بخواهیم بگوئیم این وجه سوم بالاتر است.

- [سؤال]

- گذشته از آن، این در مقام مواصفات ایجابی رسول و نبی است. در مقام مواصفات سلبی، چون سلبی را نمی شود با ایجابی قیاس کرد. "و در فلان جا بوده است" و زمینه رسالت ایشان که بالاترین رسالت است و نبوت که بالاترین نبوت است، در این است که اصلاً درس نخوانده است. روی این حساب است.

راجع به اسماعیل هم دارد که «وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِسْمَاعِيلَ اِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا»^۲ اینکه «رَسُولًا نَبِيًّا» است، همان بیان را دارد. البته آقایان گمان می کنند اسماعیل صادق الوعد شخص دیگری است، غیر از اسماعیل بن ابراهیم. این درست نیست. یکی اینکه وقتی خداوند چند مرتبه اسماعیل را در قرآن ذکر می کند و مراد اسماعیل بن ابراهیم است که اولین موالید ابراهیم است، بعد اینجا بگوید اسماعیل صادق الوعد، یعنی او. اگر این غیر از اوست، باید خصوصیتی داشته باشد و صادق الوعد خصوصیت [...] مگر اسماعیل بن ابراهیم صادق الوعد نبوده است؟ یکی از وعده های بسیار صادق اسماعیل بن ابراهیم این است که «رَبَّنَا اِنِّي اَسْكَنْتُ مِنْ دُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ»^۳ که از آنجا تکان نخورد، او با مادرش

۱. یونس، آیه ۱۶.

۲. مریم، آیه ۵۴.

۳. ابراهیم، آیه ۳۷.

هاجر در آنجا باشد. البته مطالب دیگری هست که ما به آنها کاری نداریم. این راجع به اسماعیل.

«وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا»^۱ که باز نبوت بعد از رسالت است. ما هیچ جایی در قرآن نداریم که رسالت و نبوت ذکر بشود و نبوت قبل از رسالت باشد، پایین تر باشد. بلکه در این چهار جایی که در قرآن شریف نسبت به این سه پیغمبر بزرگوار ذکر شده است، رسالت همیشه قبل از نبوت است و این مطلب طبیعی و عادی است که مقام بالاتر را بعد می آورند، نه مقام پایین تر را بعد بیاورند. این هم مربوط به آیات چهارگانه.

و همچنین اگر ما یک دلیل از این ادله را می داشتیم، کافی بود، ولیکن این ادله را که با هم در نظر بگیریم، در جهات گوناگون این مطلب ثابت است که مقام نبوت بالاتر از مقام رسالت است. مطلب دیگر، چون چند بحث داریم، تا برسیم به آن بحثی که روز چهارشنبه اشاره کردم. این انبیاء دارای درجات هستند و رسل دارای درجات هستند و درجات اینها به چند حساب است: یکی حساب قوت روح القدس در قلب آنها. البته زمینه قبلی که عصمت بشریه است، آن زمینه اولی است. زمینه اولی که عصمت بشریه است، باید اقوی باشد تا وحی اقوی باشد، روح القدس اقوی باشد، کتاب اقوی باشد. ما در بُعد وحی بحث می کنیم. این زمینه وحی این قلب طاهر است که اطهر از کل قلوب است و این وحی دارای مراتبی است، به حساب مراتبی که در طهارت این قلوب هست. و در میان این رسل، رسالت بعضی به قدری پایین است که خداوند نه گفته نبی هستند و نه گفته رسول. چه کسی؟ آدم. در قرآن یک کلمه بیاورید که آدم رسول بود یا نبی، نداریم. ولی از آیات اثبات می کنیم که ایشان رسالت داشت.

- [سؤال]

- از اجتناب در اینجا رسالت می فهمیم، ولی اجتناب، رسالت نیست. اگر کسی اجتناب بشود در میان گروهی و بر آنها ولایت پیدا کند، این رسالت نیست، رسالت وحی نیست. ولیکن اجتناب است. اما من این را عرض می کنم که در کل قرآن نسبت به کل انبیاء ۲۶ گانه ای که ذکر شده اند و انبیاء...

- [سؤال]

۱. مریم، آیه ۵۱.

- با قرائن خاصه بله، ما هم گفتیم با قرائن خاصه در اینجا هست. مثلاً خدا یک مؤمنی را انتخاب می‌کند بر دیگر مؤمنان و به او وحی هم نمی‌شود، چون از همه مهم‌تر است. چه کسی توفیق داده؟ خداوند. اما در اینجا قرائن خاصه است که آدم (ع) دارای رسالت وحی بوده است. ما لفظ رسول نداریم، لفظ نبی هم نداریم، لفظ امام هم نداریم. نه لفظ رسول، نه نبی، نه امام، حتی «أوحینا» نداریم. البته در بعضی آیات به طور عام داریم. «إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ»^۱ ما رسالت آدم را از آیاتی که درباره هبوط او از جنت است که «وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى ﴿۱﴾ ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَىٰ ﴿۲﴾ يَا قَوْمِ إِنِّي كُنْتُ نَذِيرًا لَّكُمْ وَلَئِن كُنْتُمْ تُحِبُّونَ ﴿۳﴾ فَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هُوَ قَوْمٌ لَا يَشْكُرُونَ ﴿۴﴾ فَذُكِّرْتُمْ وَلَئِن كُنْتُمْ تُحِبُّونَ ﴿۵﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّهُ كَانَتْ عِندَهُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَحِيًّا وَلَئِن كُنْتُمْ تُحِبُّونَ ﴿۶﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّهُ كَانَتْ عِندَهُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَحِيًّا وَلَئِن كُنْتُمْ تُحِبُّونَ ﴿۷﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّهُ كَانَتْ عِندَهُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَحِيًّا»^۲ یا «فَأَمَّا يَا تَبِيعَتِكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۳ یا «فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى»^۴ چند آیه که این هدایتی که حتماً باید بیاید، این به وسیله آدم آمد و این هدایت باید بالوحی باشد، چرا؟ آیات عامه‌ای که خداوند مقرر فرموده است که از برای مردمان رسالت وحی و احکام بالوحی بفرستد. با ضمیمه این آیات عامه و خصوصیات که در این آیات است، ما می‌فهمیم که آدم رسول است، ولیکن از ادنی‌الرسال است. اعلی‌الرسال خاتم‌النبین (ص) است در بالاترین قله رسالت و نبوت و امامت و عصمت در کل ابعاد که آنچه خوبان همه دارند، تو تنها داری. این هم آیه دارد.

- [سؤال]

- مگر وحی فقط رسالت است؟ وحی به مادر موسی هم شد.

- وحی‌ای که به انسان می‌شود...

- مادر موسی انسان نبود؟ آن هم جنبه هدایت است دیگر.

- [سؤال]

- مادر موسی انسان بود یا نه؟ آن هم جنبه هدایت است دیگر. «وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ

مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفتَ عَلَيْهِ»^۵

- باید برای خودش جانشین و وصی انتخاب کند.

۱. نساء، آیه ۱۶۳.

۲. طه، آیات ۱۲۱ و ۱۲۲.

۳. بقره، آیه ۳۸.

۴. طه، آیه ۱۲۳.

۵. قصص، آیه ۷.

- چه کسی را؟

- برای حضرت آدم.

- کجا آمد؟ از کدام آیه؟

- «إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا»^۱

- «إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا» جانشینی در کار نیست، صحبت خلافت و جانشین در کار

نیست. ما هرچه سعی کردیم که در آیات لفظ رسالت و لفظ نبوت را برای آدم پیدا کنیم، پیدا نکردیم. البته از این آیات سرجمع استفاده می‌کنیم که ایشان مرسل به وحی شریعت بوده‌اند که البته ابجاثی در این بُعد داریم که خیلی مهم است و باید صحبت کنیم.

- [سؤال]

- ایشان نبی بودند، هیچ دلیلی در قرآن بر رسالت و نبوت نداریم. نبی بودند،

منتها نبیئی که نبوه و رفعت و تبلور در میان کسانی که ملهم و موحی الیهیم در احکام خاصه بودند. این بحث خصوصی خودش را در باب انبیاء از نبی خواهد داشت.

وحی مراحل دارد. اولین مراحل وحی شریعت، شرع احکام، آدم است، آخرین که بالاترین است و در بالاترین قله است، خاتم النبیین است و طوری است که خداوند به رسل وحی می‌کند، به انبیاء وحی می‌کند، وحی رسالتی، اما وقتی که این انبیاء اولوالعزم را با هم جمع می‌کند، راجع به خاتم النبیین وحی است، بقیه وحی نیست. در سوره مبارکه شوری: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا»^۲ چرا «أوحى» نگفت؟ چون خاتم النبیین در کار نیست. «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» «زيادة المباني تدل على زيادة المعاني». «ما» و «وَ الَّذِي» در یک بُعد فرق ندارد، ولی «الَّذِي» بالاتر است. «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى» غایب است، وصیت است، فرد هم هست. اولین وحی ولایت عزم بر نوح است، ولیکن «وَصَّى» وحی نیست، «أوحى» نیست، با اینکه وحی است. و غایب است، حاضر نیست. مفرد است، جمع نیست. «وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ». «ما» شد «الَّذِي»، «وَصَّى» مفرد «أوحينا» شد، «وَصَّى» وصیت بدون وحی شد وحی، «أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ». آن وقت بینهما: «وَ ما

۱. مائده، آیه ۲۷.

۲. شوری، آیه ۱۳.

وَصَيَّنَا بِهِ» آنجا «وَصَى بِهِ» اینجا «وَصَّيْنَا» شد، چرا؟ چون مقام وحی برای ابراهیم بالاتر شد که جمعیت صفات در بُعد وحی. «وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ» پس «وَصَى، وَصَّيْنَا، أَوْحَيْنَا» فرقی ندارد؟ همه وحی است. برای اینکه آیات بسیار زیادی در باب وحی داریم که خداوند وحی شریعتی و بیان احکامی به کل رسل و انبیاء دارد. حتی پایین‌ترین آنها که آدم است، و لکن وحی خاتم‌النبیین در مقابل اینها وحی است، اینها وحی نیست. مثل ما، ما هرچه عالم باشیم، در مقابل امیرالمؤمنین چیزی نیستیم، عالم نیستیم. در این روایت که دارد: «علماء أمّتي أفضل من أنبياء بني إسرائيل»^۱ چه می‌خواهد بگوید؟ همه امت را در نظر گرفته است، تمام آنها. البته علما را، علمای امت را از اول تا آخر الی یوم القيامة در نظر گرفته است، از خاتم‌النبیین تا الی یوم القيامة، اینها افضل. اینها که خاتم‌النبیین و معصومین باشند، ما در مقابل آنها چه هستیم؟ شیخ انصاری‌ها و شیخ طوسی‌ها در مقابل اینها چیزی نیستند و لذا «علماء أمّتي» فقط همین چهارده نفر هستند. اینها «أفضل من أنبياء بني إسرائيل» نه اینکه شیخ طوسی و من و شیخ قربانعلی و شیخ محمود و شیخ تقی که ما عالم هستیم، ما از موسی‌ها بالاتر باشیم، از عیسی بالاتر باشیم، از یوسف و سلیمان بالاتر باشیم، این حرف‌ها که غلط است. اینکه «أفضل من أنبياء بني إسرائيل» هستند، چون در مقابل علم خاتم‌النبیین، علم ما که چیزی نیست، یک قطره و ذره‌ای است در مقابل یک اقیانوس علم و رحمت.

همچنین در باب وحی، وحی‌ای که خداوند بر خاتم‌النبیین کرده است، آنقدر این وحی عمیق است و عریق است و علو دارد و عظمت دارد و احاطه دارد که وحی بر نوح «ما وَصَى» مفرد است، وحی بر ابراهیم و موسی و عیسی «وَصَّيْنَا» است، درست است متکلم مع‌الغیر است، جمع است، اما «وَصَّيْنَا» است. اما نسبت به خاتم‌النبیین «وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» چون محور این است، بعد: «وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ» وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ».

«اللَّهُمَّ اشْرَحْ صُدُورَنَا بِنُورِ الْعِلْمِ وَالْإِيمَانِ وَمَعَارِفِ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَوَقِّفْنَا لِمَا تُحِبُّهُ وَتَرْضَاهُ وَجَنِّبْنَا عَمَّا لَا تُحِبُّهُ وَلَا تَرْضَاهُ».

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ».

۱. کتاب المزار (للمفید)، ص ۶.